

بازتاب «عواطف انسانی» در اشعار فریدون مشیری

دکتر ابوالقاسم قوام**

سهیلا مرادقلی*

چکیده

فریدون مشیری یکی از بزرگ‌ترین سراینده‌گان پرشور اشعار عاشقانه که بیش از پنجاه سال، عاشقانه به جهان و انسان اندیشیده است. با توجه به آنکه در بررسی تاریخ ادبیات هر عصر و پیوند آن با اجتماع باید افکار و اندیشه‌های رایج در آن دوره شناسایی شود، این مقاله می‌تواند به شناخت بهتر این شاعر و شناخت غیرمستقیم تاریخ اجتماعی و فکری ایرانیان و تاریخ ادبیات دوران معاصر یاری کند. از آنجا که مضمون «عشق» در اشعار مشیری از جمله مضامین پرسامد است، نگارندگان کوشیده‌اند عواطف شاعر را در دو دسته عواطف فردی و عواطف اجتماعی، بررسی و تحلیل و طبقه‌بندی کنند و بسامد آن را در اشعار او نشان دهند. نتیجه آنکه مشیری بیشتر از آنکه به عواطف فردی توجه داشته باشد، نگاهش معطوف به عواطف اجتماعی است. روش پژوهش در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی و براساس شیوه یادداشت‌برداری از منابع مکتوب و غیرمیدانی است.

کلیدواژه‌ها: عواطف انسانی، عشق، نوع‌دوستی، فریدون مشیری، شعر معاصر

۱. مقدمه

سخن از شعر است؛ آن هم‌آوای روحانی و متعالی که می‌تواند تا واپسین روزهای زندگی آدمی پویا باشد و هرگاه مجالی به دست آورد، در اندیشه و جان این مخلوق آفرینشگر لرزشی برانگیزد تا عالی‌ترین احساسات و عواطف و اثربخش‌ترین هیجان‌های درونی برای تلطیف روح و تغییر و تحول در زندگی پدید آید. به هر حال آنچه انگیزه شاعر را از قوه به فعل در می‌آورد وجود زیبایی و هنر و

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) Email: s.moradgholi@stu.um.ac.ir

** Email: ghavam@ferdowsi.um.ac.ir دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

پیام در شعر است. در میان شعرای معاصر، شعر فریدون مشیری، در عین حال که از جهت ادبی و جمال‌شناختی در ادبیات معاصر جایگاهی ویژه دارد، از جهت مضمونی و محتوایی نیز شعری درخور توجه است؛ تا جایی که می‌توان بخشی از شهرت و محبوبیت او را ناشی از برجستگی و مقبولیت انسان‌گرایانه و مهرورزانه او دانست. فریدون مشیری به گواه اشعارش، شاعری از دیار مهربانی و شعرش، همواره پر از لحظه‌های عشق و عاطفه‌های مردمی است. «شعر او، زبان در سخن شاعری است که دوست ندارد در پناه جبهه خاص، مکتب خاص و دیدگاه خاص خود را از اهل عصر جدا سازد. او بی‌ریا عشق را می‌ستاید، انسان را می‌ستاید و ایران را، که جان او به فرهنگ آن بسته است، دوست دارد.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۸) او شاعری است که با سادگی و صمیمیت و قلب مهربان و اشعار لطیفش، شاعر مهربانی، طبیعت و انسانیت نام گرفته؛ انسانی است صمیمی و صادق که شعرش آینه تمام‌نمای احوال و صفات اوست. «شعر او تبلور یک فرهنگ است و فرهنگ که نمودی معنایی دارد، در یک ساخت هنری جلوه‌گر می‌شود و جاودانه‌تر می‌گردد» (سنگتراش، ۱۳۸۵: الف).

اندیشه‌های مشیری انسان‌دوستانه است و برای احساسات و عواطف عاشقانه از لطیف‌ترین و زیباترین واژه‌ها و تعبیرها سود می‌جوید. وی در حیات شعری‌اش پیوسته انسان و عشق را ستوده و این سروده‌ها پیوسته با رنگ و بوی انسان‌گرایی همراه بوده است. به همین سبب شاید بتوان گفت مهم‌ترین اندیشه و مضمونی که در سراسر اشعار مشیری به چشم می‌خورد «عواطف انسانی» است.

۱. ۱. سؤالات تحقیق

سؤالات اصلی این پژوهش بدین شرح است:

۱. مضامینی چون عشق و مهرورزی از مضمون‌های اصلی شعر مشیری به حساب می‌آیند؟
۲. طبقه‌بندی عواطف و ارائه بسامد آماری در شعر مشیری، تا چه میزان به شناخت شاعر و تحلیل اشعارش کمک می‌کند؟

۲. ۱. اهداف تحقیق

۱. بررسی عواطف انسانی و تحلیل آن در اشعار فریدون مشیری
۲. طبقه‌بندی منسجم و مشخص، مطابق با یافته‌های تحقیق.

۳. ۱. روش تحقیق و حجم نمونه

روش پژوهش در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی و براساس شیوه یادداشت‌برداری از منابع مکتوب و غیرمیدانی است. در این پژوهش، مجموعه اشعار فریدون مشیری که در دو مجلد به نام «بازتاب نفس صبح‌دمان» منتشر شده، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

۱. ۴. پیشینه تحقیق

پیش از این، برخی پژوهشگران در زمینه تحلیل عواطف انسانی به صورت پراکنده و کلی اشاراتی داشته‌اند؛ اما هیچ یک به صورت جزئی و موشکافانه به تحلیل و بررسی آن نپرداخته‌اند. این مقاله با طبقه‌بندی دقیق تر و ارائه نمودار و جداول آماری به بررسی دقیق این موضوع پرداخته است. مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط با موضوع این مقاله عبارت‌اند از: الف). شاکری یکتا، محمدعلی، آسمانی تر از نام خورشید، (زندگی و شعر مشیری)، تهران، ثالث، ۱۳۸۴. این اثر، بیشتر به توصیف جنبه‌های ساختاری و سبک‌شناسی شعر مشیری اشاره کرده است. ب). محمدی آملی، محمدرضا، ترانه آبی زندگی، (بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون مشیری)، تهران، نگاه، ۱۳۸۲. این کتاب، بیشتر به شرح حال زندگی مشیری و جنبه‌های تاریخی شعر معاصر پرداخته است. ج). مشیری، مهشید، چهل سال شاعری، (نگاهی به شعر مشیری)، تهران، البرز، ۱۳۷۵. این نوشتار، اشاراتی به اصلی‌ترین مضامین شعر مشیری دارد و تحلیلی در آن صورت نگرفته است. د). سنگتراش، حسین، بررسی ذهن و زبان فریدون مشیری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۵. این پایان‌نامه با محوریت ساختار زبانی شعر مشیری تألیف شده و جنبه‌های تحلیلی، به ندرت در آن دیده می‌شود.

۲. بازتاب عشق و عواطف انسانی در اشعار مشیری

مشیری شاعری است صمیمی و صادق که شعرش آینه تمام‌نمای احوال و صفات اوست. می‌توان گفت انسان‌گرایی توأم با مهرورزی اصلی‌ترین محور شعر مشیری است. وی بر آن است که انسان فارغ از همه ایدئولوژی‌ها، به صرف انسان‌بودنش محترم و ستودنی است. اندیشه‌هایش انسان‌دوستانه است و برای احساسات و عواطف عاشقانه از لطیف‌ترین و زیباترین واژه‌ها و تعبیرها سود می‌جوید. «وی می‌کوشد تا مفاهیم عاطفی و انسانی پیامش را بی‌غل و غش و ساده به گوش خواننده برساند و با زبانی ساده از فقدان مؤلفه‌های آزادگی، پاکی، مروت سخن بگوید» (احمدی و زمانی، ۱۳۹۰: ۳۸). با مروری بر اشعار شاعر به روشنی مشخص می‌شود که مشیری مفاهیمی چون مهر و محبت را در نوش‌داری عشق می‌یابد. وی از رهگذر عشق فریاد برمی‌آورد و در راه دوست جان نثار می‌کند و غمخوار دشمن می‌شود. با وجود سردی و سیاهی و خازاری جهان، شاعر همچنان در پی عشق و محبت و دوای درد بشر است و آرزوی بهاری جاودان را انتظار می‌کشد:

دلم می‌خواست سقف معبد هستی فرو می‌ریخت/ پلیدی‌ها و زشتی‌ها به زیر خاک می‌ماندند/
بهار جاودان آغوش وا می‌کرد/ به روی آسمان آبی و آرام/ پرستوهای مهر و دوستی پرواز می‌کردند
(مشیری، ۱۳۸۶: ۳۶۸).

مشیری انسان‌ها را به عشق‌ورزی و محبت دعوت می‌کند و از اعجاز عشق سخن می‌گوید. عشق از دیدگاه مشیری دوی درد بشر است. کینه‌ها را از دل می‌شوید و بذر محبت می‌کارد. عشق، نه تنها بهانه‌ای برای مهرورزی و دوستی است، بلکه محملی برای غمخوارگی دشمن است. «مشیری شاعری است که عشق را می‌ستاید، انسان را می‌ستاید و در دنیایی که حریفانش غزل را فریاد می‌کنند، عشق را فاجعه می‌سازند و زیبایی را بی‌سیرت می‌کنند او همچنان نجابت احساس و صدق و صفای شاعرانه‌اش را که شایسته و نشانه‌ی یک هنرمند واقعی است حفظ می‌کند. عشق را زمزمه می‌کند و از دیار دوستی، از دیار آشتی پیام انسانیت را در گوش ما می‌خواند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۸). او شادی و سرزندگی را اعجاز عشق می‌داند و آن را به آب زلالی تشبیه می‌کند که ملال را از زنگار زندگی می‌زداید. مشیری شاعر کلمات پاک و مهربان است. حتی هنگامی که می‌خواهد از دردی سخن بگوید فریاد بر نمی‌آورد و مهربانانه گلایه‌ی خود را بیان می‌کند. مشیری رسالت و فلسفه‌ی مهم زندگی خود را در مهرورزی و صلح‌طلبی جست‌وجو می‌کند و بر آن است که با عشق و دوستی است که می‌توان دنیا را نجات داد:

دلم می‌خواست: دنیا خانه‌ی مهر و محبت بود/ دلم می‌خواست: مردم، در همه احوال با هم آشتی بودند/ طمع در مال یکدیگر نمی‌کردند/ کمر بر قتل یکدیگر نمی‌بستند/ مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند/ از این خون ریختن‌ها، فتنه‌ها، پرهیز می‌کردند/ چوکفتاران خون‌آشام، کمتر چنگ و دندان تیز می‌کردند/ چه شیرین است وقتی سینه‌ها از مهر آکنده است/ چه شیرین است وقتی آفتاب دوستی/ در آسمان دهر تابنده است/ چه شیرین است وقتی، زندگی خالی ز نیرنگ است (مشیری، ۱۳۸۶: ۳۶۶).

بنابراین وی هدف و رسالت زندگی را مهرورزی انسان می‌داند. عشق در شعر او منحصر به گروه خاصی نیست و تمام اقشار و اجزای طبیعت و جامعه را در بر می‌گیرد. اشعار مشیری سرشار از عاطفه و احساس انسانی است و این در شعر نه تنها عیب نیست که حسن و یکی از مشخصه‌های مهم آن است. اگر شعر احساس آدمی را برنینگیزد و او را با یک یا چند احساس بشری آمیخته نسازد، اصلاً شعر نیست. مشیری همه‌ی پشتوانه‌ی فرهنگی و دانش ادبی خود را در سرودن شعر از دریچه‌ی احساس عمیق انسانی‌اش عبور می‌دهد. مهرورزیدن، عشق را پاس داشتن، انسان را ستودن،

وجدان انسانی را ستایش کردن، حقیقت و راستی را ارج نهادن، نجابت و پاکی را حرمت گذاشتن، درخت دوستی را نشانیدن و بذر مهربانی را افشاندن، نگرانی و اضطراب برای سرنوشت انسان و آینده جامعه بشری داشتن، احساس‌ها و عواطفی هستند که در شعر مشیری موج می‌زند. شعر مشیری سرشار از احساس آشتی و شفقت است. مشیری هرآنچه واقعاً هست می‌نماید. بدین ترتیب «شعر او زلال‌ترین و عاطفی‌ترین و مردمی‌ترین شعر معاصر است» (خائفی، ۱۳۷۸: ۸۴). مشیری پیوسته پاسدار مهربانی است و در حیات شعری‌اش همواره انسان و عشق را ستوده است. وی در عرصه شاعرانگی هیچ‌گاه متوقف نشد. شعرش بازتابی است از مظاهر زندگی و حوادثی که پیرامون او گذشته و همواره، ستایشگر خوبی، پاکی، زیبایی و بیانگر همه احساسات و عواطف انسانی بوده و بیش از همه خدمتگزار انسانیت است. به بیان دیگر، شعر مشیری، شعری نجیب، آرام، انسانی و عاشقانه است که لایه‌هایی از واقع‌گرایی آن را در بر گرفته است. این عشق در تمام ساحت‌های شعری او نمایان است. گاه آن را در اجزای طبیعت جست‌وجو می‌کند و زیبایی‌های هستی را نشانه‌ای از قدرت لایتناهی پروردگار می‌پندارد و گاه آن را لطیفه‌ای نهانی در دل انسان‌ها می‌داند و جوهر زندگی را با گوهر عشق در هم می‌آمیزد. در شعر مشیری می‌توان بازتاب عشق و عواطف انسانی را در دو دسته عواطف فردی و عواطف اجتماعی جستجو کرد.

۱-۲- عواطف فردی

از میان مضامین مطرح‌شده در ادبیات معاصر بی‌گمان عشق یکی از مهم‌ترین و شیرین‌ترین مضامینی است که شاعر در جایگاه عواطف فردی، در اشکال گوناگون بدان پرداخته است. اگرچه عشق و چگونگی بیان آن در عصر جدید با ادوار گذشته تفاوت‌هایی کرده است. مشیری یکی از سراینده‌گان پرشور اشعار عاشقانه است. عشق جایگاه والایی در ذهن و ضمیر مشیری دارد. به همین سبب مضمون عشق و حالات و مناسبات عشق و عاشقی در سراسر شعرش متبلور شده است. وی عشق را در همه چیز و همه‌جا مشاهده می‌کند. «او اعتقاد دارد بزرگ‌ترین موهبتی که در دنیا می‌تواند وجود داشته باشد عشق است و تنها جهان را با عشق می‌شود نجات داد» (صاحب‌اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۰: ۶۸). او شاعری است که بیش از پنجاه سال عاشقانه به جهان و انسان فکر کرده و این فکر را به زبانی ساده روایت نموده است. وی عشق را فریادرس انسان در ناکامی‌های زندگی می‌داند. در زمینه عواطف فردی می‌توان گفت «عشق» محور بیشتر شعرهای فریدون مشیری است. تخیل و ادراک و زبان شعر او، همه گرد این محور می‌چرخند. در مجموعه‌تشنه طوفان که ۷۵ شعر را در برمی‌گیرد، ۶۰ شعر در مفهوم عشق سروده شده است و در

مجموع ۱۱۰ بار واژه «عشق» در آن تکرار شده است. مشیری شعرهای این مجموعه را «حدیث نفس» می‌داند. شعرهایی که حاصل ذوق اولیه شاعر و هیجانانگیز روزگار جوانی شاعر است. در مجموعه «گناه دریا» که ۳۹ شعر را در برمی‌گیرد، ۱۵ شعر در مفهوم عشق سروده شده است. این مجموعه، حاصل دوران رنج‌ها، سختی‌ها و تلخکامی‌های سال‌های جوانی شاعر است و مضمون بقیه شعرهای این مجموعه، تاریکی و یأس و نومیدی است. ۲۰ شعر از ۵۵ شعر موجود در مجموعه «ابر و کوجه»، در مفهوم عشق سروده شده است. در مجموعه «بهار را باور کن» از ۳۲ شعر، ۱۰ شعر و مجموعه «از خاموشی» از ۵۰ شعر، ۱۵ شعر به مفهوم عشق اختصاص داده شده است.

۲.۱.۱. عشق به معشوق

درون‌مایه بیشتر اشعار عاشقانه مشیری، دل‌مشغولی‌های شاعر دلسوخته و سودازده‌ای است که مجنون‌وار در خیال معشوق سفر کرده به مویه نشسته است. اغلب اشعار عاشقانه او خطاب به معشوق زمینی است که هویت واقعی آن چندان مشخص نیست. علت این واقعه را باید با توجه به رویکردهای انسان معاصر به مقوله عشق، جستجو کرد. «انسان امروزی تا حدودی از کلیشه‌های عشق می‌گریزد و سعی می‌کند با پرهیز از روابط تپیک، به عشقی متفاوت و منحصر به فرد دست یابد؛ بنابراین هر رابطه عاشقانه معادله تازه‌ای است و هویت متفاوتی دارد. با این رویکرد به تعداد انسان‌هایی که تاکنون عشق را تجربه کرده‌اند، حالت خاص عاشقانه وجود دارد. هرچند افراد و ذهنیت‌ها و تجربه‌هاشان با هم متفاوتند و موقعیت‌ها و دوره‌های زندگی‌شان نیز یکسان نیست و ارزش‌ها و گرایش‌های فرهنگ عاشقانه بشری نیز گوناگون است، اما هر رابطه عاشقانه نیز وجه تازه‌ای بر این گوناگونی می‌افزاید» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۷۹). معشوق در شعر نو به طور عام و در شعر فریدون مشیری به طور خاص، برخلاف شعر سنتی عاشقانه به راحتی قابل دسترسی است. عاشق به راحتی و بی‌هیچ واهمه‌ای از بوسه، آغوش، کنار و اوصاف معشوق سخن می‌گوید:

بوسه‌ای کرد از من تمنا / آن دل افسرده با بی‌قراری / گونه‌هایم شد از شرم گلگون / سخت کردم ولی
پایداری / دل در آغوشم از شوق لرزید / همچو گل از نسیم بهاری / روی گردانده پاسخ نگفتم (مشیری،

۱۳۸۶: ۱۴۴)

اولین عاشقانه‌های مشیری را اشعار مجموعه «تشنه طوفان» تشکیل می‌دهد. این اشعار بیشتر حدیث نفس می‌باشد و در فاصله سال‌های نوجوانی شاعر تا بیست سالگی سروده شده است که محتوای این اشعار را دروغ، پریشانی، شوریدگی و دلدادگی شاعر تشکیل می‌دهد. شعر «گنجینه» از این قرار است:

من جوانی پریشان و عاشق / سخت شوریده، دلداده، شاعر/زندگی درهم و ناموافق/رنج و غم دیده، آشفته‌خاطر... /آتش عشق آن یار زیبا/ شعله‌ور بود در سینه من/تا رهانید جانم از سرما/ جاودانه باد گنجینه من (مشیری، ۱۳۸۶: ۱۸۹).

شاعر، شبانگاه به امید وصال چشم به راه نگران است. ناگاه در رویای شیرین غرق می‌شود و می‌بیند که: گاه بینم در احلام شیرین / دارم آن نازنین را در آغوش /بر سر ابرهای طلایی/کرده ایام غم را فراموش/سر نهاده‌ست بر سینه من / خفته چون لاله پرنیان پوش (همان: ۱۵۴)

مشیری در سرودن اشعار عاشقانه، تصویرهای بسیار زیبا از جمال و ناز معشوق ارائه می‌دهد: باد، گیسوی آن نازنین را / هی گره می‌زد و باز می‌کرد/لعل جان‌پرورش بوسه می‌خواست/ چشم افسونگرش ناز می‌کرد/مرغ روح من از سینه تنگ/ بهر یک بوسه پرواز می‌کرد (همان: ۱۵۴). او در عاشقانه‌هایش اشک می‌ریزد و آتش حسرت از فراق در درون او شعله‌ور است: اشک می‌ریزم و از درد فراق /در دلم آتش حسرت تیز است/بی تو می‌گون چه صفایی دارد؟/به خدا سخت ملال‌انگیز است/با همه تازگی و لطف بهار/ ماتم‌انگیزتر از پاییز است/تو بهار من و می‌گون منی (همان: ۳۳)

مشیری، عشق را فریادرس همه گرفتاری‌های مادی بشر می‌داند و در اشعارش دوگانگی عاشق و معشوق را به یگانگی مبدل می‌کند. وی همراهی معشوق را با خود موجب همراهی خدا می‌داند و مالکیت او را مالکیت تمام جهان تلقی می‌کند. جهانی که او در اشعارش می‌آفریند، نشانگر وحدت عشق در لحظه‌های حیات آدمی است:

تو را دارم ای گل! جهان با من است تو تا با منی، جان جان با من است
چو می‌تابد از دور پیشانی‌ات کران تا کران آسمان با من است
چو خندان به سوی من آیی به مهر بهاری پر از ارغوان با من است
(همان: ۲۳۱)

با وجود اشعار عاشقانه نغز و دلکش بسیاری که مشیری در دفترهای شعرش دارد، شعر «کوچه» محور توجه اغلب خوانندگان شعر مشیری بوده و اظهار نظرهای بسیار زیادی در خصوص این شعر شده است. درباره این شعر مهشید مشیری می‌گوید: «کوچه، شعر آهنگین و خوش‌نواپی است که با بافتاری هنرمندانه در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی سروده شده است. کوچه، بیان یک خاطره دلپسند پر از عشقی سالم، شرم‌آلوده، شیرین، غم‌انگیز، بی‌خطر، بی‌ضرر، معصومانه، گذرا و در عین حال پایدار است» (مشیری، ۱۳۷۵: ۸۳). شعر کوچه یکی از بهترین عاشقانه‌های جوان‌پسند پارسی‌گویان معاصر

است؛ از این رو اوج عاشقانه‌های مشیری و نقطه عطف آن‌ها، شعر معروف کوچه است؛ چرا که بدون استثنا در تمام گزیده‌هایی که از شعر مشیری چاپ شده و در هر کتابی که نام مشیری و یاد وی آمده، شعر کوچه در کنار آن بوده است: بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم / شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم / شدم آن عاشق دیوانه که بودم (مشیری، ۱۳۸۶: ۴۰۲)

شعر «کوچه» که شهرتی همه‌گیر برای مشیری به دنبال آورد و می‌توان آن را محبوب‌ترین و معروف‌ترین شعر مشیری خواند، حاصل نگرشی ناب از عشق زمینی دوران جوانی نوع انسان است. «کوچه» در شبی مهتابی و گذر وی از کوچه‌های میعاد عاشقانه یا همان خلوت دلخواسته آغاز می‌شود و خواننده با چشم‌های راوی شعر پیش‌تر می‌رود. خاطره‌ها یک به یک جان می‌گیرند. این شعر بیانگر نگاهی تازه و خلاقانه و متفاوت از درک عامه نسبت به عشق و حالات و کشش و واکنش‌های عاشقانه است. در نظر مشیری شیرین‌ترین و هیجان‌انگیزترین لحظات زندگی لحظه وصال و رسیدن عاشق به معشوق است. البته از ناکامی‌ها و نامرادی‌های راه عشق نیز سخن سر می‌دهد و گرفتاری‌های این راه پرخطر را یادآور می‌شود:

من دلخوشم به سوختن و دوست‌داشتن / با خون دل حکایت حرمان نگاشتن؟
عاشق نگشته‌ای و ندانی چه عالمی است / از دست دوست سر به بیابان گذاشتن
(همان: ۱۹۶)

۲-۱-۲- عشق به شاعران زبان فارسی

مشیری عشق خود به شاعران بزرگ ایران‌زمین را در مجموعه «با پنج سخن‌سرا» منعکس کرده است. این مجموعه شامل سروده‌های در توصیف فردوسی، خیام، نظامی، سعدی و حافظ است. شعر «نگهدار ایران» در بزرگداشت فردوسی است که مشیری از فردوسی به‌عنوان نگهدار ایران یاد می‌کند:

... بتایید در جان ایرانیان / فروغ سخن‌های والای تو
بر آنم که در پاکی و راستی / کسی نیست در دهر همتای تو
ز نام‌آوران هم بر این باورم / نگیرد کسی در جهان جای تو
(مشیری، ۱۳۸۶: ۱۱۲۷)

در شعر «خروش فردوسی» شاعر از اکثر شخصیت‌ها و پهلوانان شاهنامه مانند رستم، سهراب، گردآفرید، فریدون، آرش، سیاوش و... یاد می‌کند و فردوسی را به خاطر سرودن این اثر عظیم تحسین می‌کند.

در شعر «همراه حافظ» شاعر به دنبال طرح دوستی و محبت است. بی آنکه شعار بدهد، صادقانه موضوع‌های ساده و اساسی را مطرح می‌کند: دلم می‌خواست: دنیا خانه مهر و محبت بود/ دلم می‌خواست: مردم، در همه احوال با هم آشتی بودند/ طمع در مال یکدیگر نمی‌کردند/ کمر بر قتل یکدیگر نمی‌بستند/ مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند/ از این خون ریختن‌ها، فتنه‌ها، پرهیز می‌کردند/ چوکفتاران خون‌آشام، کمتر چنگ و دندان تیز می‌کردند/ چه شیرین است وقتی سینه‌ها از مهر آکنده است/ چه شیرین است وقتی آفتاب دوستی/ در آسمان دهر تابنده است/ چه شیرین است وقتی، زندگی خالی ز نیرنگ است (همان: ۳۶۶).

مشیری شعر «بیدار» و «پیام‌آور بیداری» را برای شاعر بزرگ ایران، خیام، سروده است. در این شعر از دم غنیمتی او یاد می‌کند. اشعار «همراه آفتاب» و «نظامی» نیز در به ترتیب در بزرگداشت سعدی شیرازی و نظامی گنجوی هستند.

۲-۱-۳- عشق به پهلوانان و قهرمانان ملی

مشیری همواره از پهلوانان اخلاق‌مدار و قهرمان‌های فرهنگ‌ساز ایرانی که عمرشان را برای آبرو و اعتبار و عزت فرهنگ ایران‌زمین گذاشته‌اند قدردانی می‌کند. مشیری شعر «هفت‌خون» را در مرگ جهان پهلوان تختی سروده است و در این شعر، او را به‌عنوان یکی از افتخارات کشور ایران به سهراب و رستم و سیمرغ تشبیه می‌کند:

... چه ابری از آن کوه سر برکشید که سیمرغ از قلعه‌ها پرکشید
 چه نیرنگ در کار سهراب رفت؟ که با مرگ پیچید و در خواب رفت
 چه جادو دل از دست رستم ربود؟ که بیرون‌شد از هفت‌خوانش نبود
 خمار کدامین می‌اش درگرفت؟ که از ساقی مرگ ساغر گرفت
 پدر را ندانم چه بیداد رفت که تیمار فرزند از یاد رفت
 (مشیری، ۱۳۸۶: ۶۳۱)

در شعر «امیرکبیر» از مرگ امیرکبیر تأسف می‌خورد و خون او را داروی مردم ایران و جوهر سیال دانش و تدبیر می‌داند و یقین دارد کسی چون او ظهور نخواهد کرد:

هنوز آب به سرخی زند که در رگ جوی/هنوز/هنوز/هنوز/به قطره قطره گلگونه رنگ می‌گیرد/از آنچه گرم چکید از رگ امیرکبیر/نه خون که عشق به آزادگی، شرف، انسان‌نه خون که داروی غم‌های مردم ایران/نه خون که جوهر سیال دانش و تدبیر... (همان: ۷۳۰)

در مجموعه «آواز آن پرنده غمگین» دو شعر «آواز آن پرنده غمگین» و «یک گردباد آتش» را به محمد مصدق تقدیم کرده است: بعد از تو تا همیشه/شب‌ها و روزها/بی‌مهر و ماه می‌گذرند از کنار ما/اما/پشت پنجره‌ها/در عمق سینه‌ها/خورشید قصه‌های تو همواره روشن است/از بانگ راستین تو ای مرد، ای دلیر/آفاق شرق تا همه اعصار پرصداست/نام بزرگ تو/این واژه منزّه/نام پیمبرانه/آن "صاد" و "دال" محکم/آن "قاف" آهنین/ترکیب خوش طنین/شدید دلپذیر "مصدق"/مصدق صبح صادق/یادآور طلوع رهایی/پیشانی سپیده فرداست (همان: ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹).

۲-۱-۴- عشق به مادر

مشیری اشعار زیادی در بزرگداشت اهالی خانه و خانواده خود دارد و در آن به ستایش پدر و مادر، همسر و فرزندان خود پرداخته است. از نکات قابل توجه در شعر مشیری توجه به شأن و منزلت مادر است. وی اشعار بسیاری درباره مادر و گرامیداشت مقام او دارد و بارها از مهربانی و رنج‌های بی‌شمار او سخن می‌راند. مرگ مادر تأثیر عمیقی در وی می‌گذارد تا جایی که این داغ را تا سال‌های پایانی عمر از یاد نمی‌برد. شاعر در جایی به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «مادرم را خیلی دوست داشتم و هنوز هم پس از این همه سال، غم‌انگیزترین حادثه زندگی شخصی‌ام همین بیماری قلبی مادر و درگذشت اوست» (مشیری، ۱۳۸۳: ۳۷). مشیری در مجموعه «آه، باران» در شعر «مادر و نرگس» شیفتگی خود به مادر را چنین بیان می‌کند:

مادرم، شادروان، چون نسیم شـیفته نـرگس شـیراز بـود
مادر و نرگس دو نسیم لطیف در چمن خانه به پرواز بود
نیست عجب گر نفس نرگس این همه جادویی و جان‌پرورست
بویی از آن آیت خوبی در اوست راست بگویم نفس مادر است
(مشیری، ۱۳۸۶: ۹۶۰)

در شعر دیگری نیز بر ارزش مقام مادر تاکید می‌کند و آن را والاتر از هر چیز می‌داند:

تاج از فرق فلک برداشتن جاودان آن تاج بر سرداشتن
در بهشت آرزو ره یافتن هر نفس شهدی به ساغر داشتن
روز در انواع نعمت‌ها و ناز شب بتی چون ماه در بر داشتن
صبح از بام جهان چون آفتاب روی گیتی را منور داشتن
شامگه چون ماه روی‌آفرین ناز بر افلاک اختر داشتن
چون صبا در مزرع سبز فلک ببال در ببال کی‌وتر داشتن

حشمت و جاه سلیمانی یافتن شوکت و فرسکندر داشتن
تا ابد در اوج قدرت زیستن ملک هستی را مسخر داشتن
برتو ارزانی که ما را خوش تر است لذت یک لحظه «مادر» داشتن
(همان: ۱۷۴ و ۱۷۵)

مشیری در دیگر اشعار خود از جمله «فردای ما»، «خشم»، «ماه و سنگ» و «در آینه اشک» بر عظمت مقام مادر و بزرگداشت او سخن سر می‌دهد.

۲-۱-۵- عشق به فرزند

ارادت مشیری به سرسبزی و امید آمیخته با فصل بهار آن قدر زیاد است که نام دخترش را «بهار» گذاشته و در بهارانه‌هایش از او نام می‌برد. در بسیاری از اشعاری که شاعر نام بهار را آورده با ایهام هم به زیبایی‌های فصل بهار و هم به جلوه‌های زیبای عشق پدر به فرزند اشاره دارد:
بهارم، دخترم، از خواب برخیز / شکر خندی بزن، شوری برانگیز
گل اقبال من، ای غنچه ناز / بهار آمد، تو هم با او بیامیز
یا: (همان: ۲۷۰)

ای بهار/ای بهار / ای بهار/ تو پرندوات رها / بنفشه‌ات به بار / می‌وزی پر از ترانه / می‌رسی پر از
نگار (همان: ۶۴۵)

فرارسیدن بهار در نزد شاعر مصادف با میلاد فرزندش شده و پیام‌آور شادی و نشاط و سرور گردیده است. در نظر مشیری همان گونه که فصل بهار با آمدن سبزه و باران بهاری و شکوفه سردادن درختان و دیگر جلوه‌هایش همراه شده، پا به حیات گذاشتن دخترش نیز نشانی از محبت و آشتی و مهر را با خود آورده است. به همین سبب در اکثر شعرهایی که موضوعشان فصل بهار و نوشدن طبیعت است، درون‌مایه‌های دوستی و مهر و آشتی جلوه‌گر شده است: باز کن پنجره‌ها را که نسیم / روز میلاد اقاقی‌ها را / جشن می‌گیرد باز / او بهار / روی هر شاخه، کنار هر برگ / شمع روشن کرده است... / باز کن پنجره‌ها را / او بهاران را / باور کن / باز کن پنجره‌ها را که نسیم / روز میلاد اقاقی‌ها را / جشن می‌گیرد باز / او بهار / روی هر شاخه کنار هر برگ / شمع روشن کرده است / حالیا معجزه باران را باور کن / و سخاوت را در چشم چمن‌زار ببین / او محبت را در روح نسیم (همان: ۵۵۲ و ۵۵۳).

مشیری در جایی دیگر خنده‌های دخترش بهار را زیباترین باغ‌ها و بهارها تصور کرده است:
جز خنده‌های دختر دردانه ام بهار / من سالهاست باغ و بهاری ندیده ام / وز بوته‌های خشک لب

پشت بامها/جز زهر خند تلخ/ کاری ندیده ام (همان: ۳۵۶)

۲-۲- عواطف اجتماعی

در این مرحله، عشق از سطح تغزلی و توصیفی به جنبه‌های اجتماعی کشیده می‌شود و در متن و بطن اجتماع و عشق به انسان رخ می‌نماید. عشق در این مرحله با مفاهیمی از قبیل دوستی، مهر، محبت، عدالت، حقوق مساوی، احترام متقابل، آشتی، خدمت، پیوند می‌خورد؛ اگر در مراحل پیشین از «خورشید عشق» سخن به میان می‌آمد، در این مرحله این ترکیب به «خورشید دوستی» تبدیل می‌گردد و شاعر از مرز مکاشفه‌های درونی خود به بیرون و پیرامون اجتماع خود توجه می‌کند و عشق مفهومی متفاوت از قبل پیدا می‌کند. برای نمونه در دفتر نخستین شاعر، یعنی «تشنه طوفان» هیچ شعری به مسائل اجتماعی چون عدالت، نفی دشمنی، دعوت به آشتی، مهرورزی، نظم اجتماعی، تخریب محیط زیست و مسائلی از این قبیل اشاره نشده است. در حالی که در دفتر «بهار را باور کن» که شاعر در میان سالی خود آن را سروده است مفاهیم اجتماعی عشق و تعامل و اهمیت آن در زندگی ملموس تر می‌شود. مفهوم عشق در این مرحله، ناظر بر اندیشه‌های مهرورزی و در خدمت آشتی‌جویی همگانی است. در این دوران، مشیری خواهان عشق معمولی نیست؛ به تعبیر یکی از پژوهشگران «در این مرحله مفهوم عشق در شعر مشیری، انسانی و متعالی مطرح می‌شود و هر چه از نظر زمانی جلوتر می‌رود، نگرش او نسبت به عشق از غریزه فاصله می‌گیرد و به وارستگی و کمال نزدیک تر می‌شود» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۷۹). شعر «با عشق» از جمله شعرهای سروده شده در این مرحله است:

به خارزار جهان گل به دامنم با عشق صفای روی تو تقدیم می‌کنم با عشق
در این سیاهی و سردی بسان آتشگاه همیشه گرمم، همیشه روشنم با عشق
همین نه جان به ره دوست می‌فشانم شاد به جان دوست که غمخوار دشمنم با عشق
به دست بسته‌ام ای مهربان، نگاه مکن که بیستون را از پا درافکنم با عشق
دوای درد بشر یک کلام باشد و بس که من برای تو فریاد می‌زنم: با عشق
(مشیری، ۱۳۸۶: ۱۰۷۳)

او در این مرحله از عشق‌های زمینی نیز فراتر می‌رود و مبدأ و سرچشمه آن را جست‌وجو می‌کند. وی معتقد است که این نوع عشق می‌تواند انسان را که از مأوا و مسکن خویش دور افتاده و غریبانه در کره خاکی زندگی می‌کند از ملک‌رهایی داده و به ملکوت برساند و این خاصیت در بال‌رویایی عشق و شعری که هم‌ردیف آن به شعور رسیده باشد، نهفته است و این موج‌طربناک و بال‌های

آن جهانی انسان را به ناکجاآباد می‌برد که فقط گلبانگ سرور و شادی روح به گوش می‌رسد و نور با ذات خویش همه جا را به گلزاری خوش و خرم تبدیل می‌کند: نه عقابم نه کبوتر اما/چون به جان آیم در غربت خاک/بال جادویی شعر/بال رویایی عشق/می‌رسانند به افلاک مرا/اوج می‌گیرم اوج/می‌شوم دور از این مرحله دور/می‌روم سوی جهانی که در آن/همه موسیقی جان ست و گل‌افشانی نور/همه گلبانگ سرور/تا کجاها برد آن موج طربناک مرا/نردهٔ بال و پری بر لب آن بام بلند/یاد مرغان گرفتار قفس/می‌کشد باز سوی خاک مرا (همان: ۶۵۳ و ۶۵۴)

گاهی احساسات انسان‌دوستانهٔ شاعر باعث می‌شود او گام‌هایش را از وطن محدود و معین فراترگذارد و صلح و دوستی و آرامش را برای جهانیان آرزو کند. «او از جمله شاعرانی است که حقیقت و مهربانی نسبت به سایرین فقط در آرمان‌شهرش تجلی می‌یابد» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۸۰). در این وطن مردم همیشه در آشتی و صلح هستند. به مال یکدیگر طمع نمی‌کنند و از جنگ، خونریزی، فتنه و آشوب خبری نیست. وطنی سرشار از عشق و دوستی و محبت و صفا که در آن بدها و نیرنگ خفته و محبت و خوبی‌ها بیدار است. نمادهای وطنی اشعار او عبارت‌اند از: باغ، دشت خشک، بیشه، چمن، گلزار، مادر، جنگل پژمرده، مرداب، خانه، ویرانه، کوه، سرای ظلمت، گلشن خزان‌زده، غمکده، خاکدان و بیابان. مشیری هیچ گاه امید را از یاد نمی‌برد و یکی از دغدغه‌های همیشگی‌اش بازگشت انسان به انسانیت است. مشیری حتی پای خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران می‌گذارد و نسخه‌ای با نام «دوست بدارید» برای تمام مردم جهان تجویز می‌کند: ای همهٔ مردم، در این جهان به چه کارید؟/عمر گرنامه‌ی را چگونه گذارید؟/هر چه در عالم بود اگر به کف آرید،/هیچ ندارید اگر عشق ندارید /وای شما! دل به عشق اگر نسپارید، /گر به ثریا رسید، هیچ نیرزید/عشق بورزید! /دوست بدارید! (مشیری، ۱۳۸۶: ۹۶۵).

شعرهایی که مشیری در ارتباط با عواطف اجتماعی سروده بسیار زیاد است و حجم چشمگیری از دفترهای شعر او به این دو مفهوم اختصاص دارد. به تعبیر یکی از پژوهشگران «محور اصلی اشعار مشیری بر مهرورزی و انسان‌دوستی است. این دو محور در پیکرهٔ شعر مشیری همچون مغزی است که رگ و پی اشعار شاعر را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (دهقانیان و ملاحی، ۱۳۹۲: ۹۱) در این ارتباط مشیری همچون یک مصلح اجتماعی دغدغه‌های خود را در جهت کمال آدمیان بیان می‌کند. او خود را در برابر دردها و رنج‌های انسان مسئول و متعهد می‌داند؛ به همین سبب همگان را دعوت به دوستی می‌نماید و عشق‌ورزی را مایهٔ سعادت می‌شمارد. با صبوری و جگر بر دندان فشاردن، دردها را تحمل می‌نماید و مسیح‌وار، مهر و عشق خود را نثار می‌کند. از جنگ و شمشیر ابراز نفرت می‌کند

و آنجا که پیکار نابخردان را شمشیر می‌باید بگیرد، به راه مهر می‌رود و این‌که شمشیر در دست بگیرد و دست خود را به خون دیگری آلوده نکند را، هرگز تصور نمی‌کند.

۲-۲-۱- عشق به طبیعت

در شعر مشیری مفهوم مهرورزی غالباً در ارتباط با پدیده‌های طبیعت و در قالب تصاویر متعدد بیان می‌شود. مشیری طبیعت را سرشار از نوید محبت و آمدن فصل بهار را بشارت مهربانی می‌داند. گاهی آمدن فصل بهار و وزش نسیم، به عنوان نوید و بشارت آشتی مطرح شده است. آزادی و آرامش در سایه دوستی و آشتی انسان‌ها مهم‌ترین پیام شاعر در این شعر است: آن شاخه برهنه گیلاس / کز باد سرد آخر پاییز می‌رمید / با خنده بهار / باز از نسیم، بوی خوش آشتی شنید! (مشیری، ۱۳۸۶: ۱۴۳۹). شاعر برای بیان مفاهیمی چون نوع دوستی و دعوت به مهربانی از نماد بهره می‌گیرد.

این نمادها عبارتند از: آفتاب، ماه، خورشید، ستاره، سپهر، بذر، نسیم، باران، چمن، لاله، ساقه و... . باری، اگر روزی کسی از من بپرسد / «چندی که در روی زمین بودی چه کردی؟» / من می‌گشایم پیش رویش دفترم را / گریان و خندان، برافرازم سرم را / آنگاه می‌گویم که بذری نو فشانده‌ست / تا بشکفتد، تا بر دهد، بسیار مانده‌ست / در زیر این نیلی سپهر بی‌کرانه / چندان که یارا داشتم، در هر ترانه / نام بلند عشق را تکرار کردم / با این صدای خسته، شاید خفته‌ای را / در چارسوی این جهان بیدار کردم / من مهربانی را ستودم / من با بدی پیکار کردم / «بزمردن یک شاخه گل» را رنج بردم / «مرگ قناری در قفس» را غصه خوردم / وز غصه مردم، شبی صد بار مردم (همان: ۳۵۶).

نگاهی به این عناصر نشان می‌دهد در نظر شاعر مفاهیمی مانند دوستی و آشتی و مهر تا چه حد مهم هستند. ساختار و شکل این عناصر چنان است که حس آرامش و لطافت و زیبایی و سبزی و زندگی را القا می‌کنند. نسیم و باران و چمن خوشایندند. در فصل بهار، باران لطافت خاصی دارد. نسیم در هنگام صبح، روح نواز و مایه تسلاهی خاطر است. نور ماه و نور خورشید هر یک حامل و عامل زندگی و رویش هستند. سپهر و رنگ نیلی آن دلالت بر آرامش، سعادت و وسعت دارد.

مشیری در شعر «دوستی» به تعریف خود از مفهوم دوستی می‌پردازد و با کمک‌گیری از عناصر طبیعت و نمادهای تأمل‌برانگیزش به آسانی در دل مخاطب خاص و عام جای می‌گیرد:

دل من دیرزمانی ست که می‌پندارد / «دوستی» نیز گلی است / مثل نیلوفر و ناز / ساقه ترد ظریفی دارد / بی‌گمان سنگدل است آن که روا می‌دارد / جان این ساقه نازک را / دانسته / بی‌بازاردا! (همان: ۹۹۵).

مشیری «عطر جان‌پرور عشق» را رمز حفظ دوستی و حیات آن تلقی می‌کند و گرمی زندگی را ناشی از وجود آن می‌داند:

... زندگی گرمی دل‌های به هم پیوسته‌ست / تا در آن دوست نباشد همه درها بسته‌ست / در ضمیرت اگر این گل ندمیده‌ست هنوز، / عطر جان‌پرور عشق / گر به صحرای نهادت نوزیده‌ست هنوز (همان: ۹۹۵). شاعر مهرورزی‌ها حتی برای کسانی که با مهر و محبت نامأنوس هستند راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهد. او از مخاطبش می‌خواهد تا بذر عشق و محبت را در دل بکارد و آن را با خورشید وجودش پرورد: دانه‌ها را از نو باید کاشت / آب و خورشید و نسیمش را از مایه جان / خرج می‌باید کرد / رنج می‌باید برد / دوست می‌باید داشت (همان: ۹۹۵). مشیری برای رهایی از کینه‌ورزی که نقطه مقابل مهرورزی است، پیوند و یکدلی دست‌ها و دل‌ها را پیشنهاد می‌کند. او در شعر «پیوند دست‌ها» راز رهایی از کینه‌جویی را در جان‌داروی مهرجویی می‌داند و آن را با متوسل شدن به نمادهای پرشکوه طبیعت همچون کوه و باد و خورشید جلوه‌گر می‌سازد: اینک پرنده‌ها آیا / فریاد برکشند که از باد بشنوید / یا کوه‌ها هوار برآرند: «کاینجا تنی عزیز، گرانقدر، نازنین / با زخم‌های کاری / افتاده بر زمین! / جان‌داروی رهایی‌اش از دشنه‌های کین / در دست‌های من، در دست‌های تو، / پیوند دست‌های من و توست / خورشید رهنماست (همان: ۸۴۷).

مشیری تا جایی پیش می‌رود که محبت و مهربانی را دین و آیین خود تلقی می‌کند. وی در شعر «در گذرگاه جهان» راز دوست‌داشتن دنیا و رهایی از رنج‌ها را در واژه «زیبایی» و «مهربانی» خلاصه می‌کند و باران و چمن را می‌ستاید: من دل به زیبایی، به خوبی می‌سپارم، دینم این است / من مهربانی را ستایش می‌کنم، آیینم این است / من رنج‌ها را با صبوری می‌پذیرم / من زندگی را دوست دارم / انسان و باران و چمن را می‌ستایم / انسان و باران و چمن را می‌سرایم / در این گذرگاه / بگذار خود را گم کنم در عشق، در عشق / بگذار از این ره بگذرم با دوست، با دوست... (همان: ۹۱۲).

۲-۲-۲- عشق به وطن

میهن‌دوستی و وطن‌پرستی یکی از جلوه‌های بارز و پربسامد در شعر مشیری است. اینکه چرا مشیری تا این حد به سرزمین خود علاقه‌مندی نشان داده دلایل متعددی دارد. احساس عاطفی و شخصی شاعر، نگرش به زندگی و جهان‌بینی خاص، دلبستگی به مظاهر طبیعت و پیشینه قومی و فرهنگی از جمله مهم‌ترین دلایل است. مشیری احساس ایران‌دوستی خود را در بسیاری از دفترهای شعرش بازتاب داده است. مجموعه «ریشه در خاک» دربرگیرنده بهترین و زیباترین اشعار وطنی مشیری است. در این مجموعه از بیست شعر، دوازده شعر در مضمون میهنی و ملی سروده شده که در ستایش ایران و عشق‌ورزی شاعر به میهن خویش است. اشعار «نیایش»، «تشنه در آب»، «ریشه در خاک» و «چهره ایران زمین» از زیباترین اشعار وطنی معاصر است که مشیری توانسته علاقه

و دل‌بستگی خود را به مرز و بوم کهن خویش به خوبی نمایان سازد. شعر «ریشه در خاک» که مشیری در مقدمه آن ذکر کرده است که آن را در پاسخ به دوستی آزادی‌خواه و ایران‌دوست سروده که در سال ۱۳۵۲ از این سرزمین کوچ کرده و وی را تشویق به رفتن می‌نموده است. در این شعر، ناب‌ترین احساسات میهن‌پرستی موج می‌زند و گرچه گاهی اظهار ناامیدی می‌کند، ولی انتظار پیروزی و نجات همواره در چشمانش دیده می‌شود: من اینجا ریشه در خاکم/من اینجا عاشق این خاک از آلودگی پاکم/من اینجا تا نفس باقی است می‌مانم/من از اینجا چه می‌خواهم؟ نمی‌دانم/امید روشنایی گرچه در این تیرگی‌ها نیست/من اینجا باز در این دشت خشک تشنه می‌رانم/من اینجا روزی آخر از دل این خاک با دست تهی/گل برمی‌افشانم/من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه، چون خورشید/سرود فتح می‌خوانم/و می‌دانم/تو روزی باز خواهی گشت (همان: ۵۲۳). در شعر «تشنه در آب» که مشیری آن را برای یکی از دوستانش (محمود تفضلی) سروده است، در مقدمه شعر، سخن دوستش را نقل کرده است: «این جا همه چیز پاک و نورانی است؛ اما من به سرگشته‌ای می‌مانم که جز در وطن آرامش نمی‌پذیرم» (همان: ۷۱۱) مشیری در این شعر با تشبیه ماهی اسپر شده در تنگ آب به انسانی که از وطن خویش دور افتاده است، بیان می‌کند که هرچند آب تنگ مانند اشک چشم پاک باشد و تنگ آن بلورین باشد، باز هم برای ماهی قفس تنگ است؛ اما زمانی که در آبدان خانه رها می‌شود، توجهی به دیوار خزه‌بسته و پاشویه‌های خراب آن ندارد و در هر حال وطن اوست. فردی هم که از وطن خویش جدا مانده، در آرزوی وطن خویش است: ... این آبدان اگر نه بلورین/وین آب اگر نه روشن مانند اشک چشم/اما جهان او وطن اوست/اینجا تمام آنچه در آن موج می‌زند/پیوند ذره‌های تن اوست/آه ای سراب دور!/ما را چه می‌فریبی/با آن بلور تور؟! (همان: ۷۱۴)

۲-۳- عشق به مردم

بی‌گمان شاعر در هر جایگاه اجتماعی که ایستاده باشد، نخستین مؤلفه در نظرش «مردمی‌بودنش» است و به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران، مشیری شاعری از دیار مهربانی و شعرش، همواره پر از لحظه‌های عشق و عاطفه‌های مردمی است. «هرچند که اشعار مشیری را اشعاری لطیف، زیبا، عاشقانه، عاطفی، توأم با احساسات شدید انسانی و... توصیف و محسوب می‌کنند؛ اما ناگفته نماند که جوهره آرمان‌خواهی و مضمون اجتماعی را می‌توان از درون استعاره‌ها و ایماژهای نهفته در آثار موزون مشیری جست؛ زیرا که آرمان‌خواهی و مردم‌دوستی در اندیشه‌های شاعر روزگار ما، او را وادار می‌سازد که با جهان پیرامون خود، مردم و اجتماعش پیوند بیشتری یابد» (صاحب‌اختیاری، ۱۳۸۴: ۳۰). مشیری خود را همواره از مردم و در کنار مردم تصور کرده و بر آن بوده تا در غم و

شادی‌های آن‌ها شریک باشد. به همین سبب در هنگام شادی نوشداروی عشق را برای آن‌ها تجویز می‌کند و در هنگام مصیبت و گرفتاری بی‌تاب و بی‌قرار می‌شود: زیر این نیلی سپهر بی‌کرانه / چندان که یارا داشتم، در هر ترانه / نام بلند عشق را تکرار کردم / با این صدای خسته، شاید خفته‌ای را / در چارسوی این جهان بیدار کردم / من مهربانی را ستودم / من با بدی پیکار کردم / «پژمردن یک شاخه گل» را رنج بردم / «مرگ قناری در قفس» را غصه خوردم / وز غصه مردم، شبی صد بار مُردم (مشیری، ۱۳۸۶: ۱۰۶۰). در جای دیگر عشق خود را فراتر از مردم ایران‌زمین نمایان می‌سازد و آن را به همه مردم دنیا تجویز می‌کند: دلم می‌خواست دنیا خانه مهر و محبت بود / دلم می‌خواست: مردم، در همه احوال با هم آشتی بودند / طمع در مال یکدیگر نمی‌کردند / کمر بر قتل یکدیگر نمی‌بستند / مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند، / از این خون ریختن‌ها، فتنه‌ها، پرهیز می‌کردند، / چو کفتاران خون‌آشام، کمتر چنگ و دندان تیز می‌کردند / چه شیرین است وقتی سینه‌ها از مهر آکنده است / چه شیرین است وقتی آفتاب دوستی، / در آسمان دهر تابنده است / چه شیرین است وقتی، زندگی خالی ز نیرنگ است (همان: ۳۶۶).

۲.۲.۴. عشق به عدالت و رفع تبعیض

مشیری گاه از پاره‌ای رویدادهای به ظاهر عادی در زندگی شهرنشینی به مفاهیم عمیق نقب می‌زند و بر آن است تا شعر خود را برای به تصویر کشیدن بی‌عدالتی‌های جامعه عرضه کند. در این راستا، در برخی اشعارش از مشکلات اقتصادی مانند فقر و قحطی که منجر به ناامنی می‌شود، انتقاد می‌کند. او به نکوهش فقر می‌پردازد و از اینکه فقیر، اختیاری در زدودن فقر از خود ندارد متأسف است:

ای بینوا که فقر تو تنها گناه توست در گوشه‌ای بمیر که این راه راه توست
این گونه گداخته، جز داغ ننگ نیست وین رخت پاره دشمن حال تباه توست
در کوچه‌های یخ‌زده بیمار و در به‌در جان می‌دهی و مرگ تو تنها پناه توست
باور مکن که در دلشان می‌کند اثر این قصه‌های تلخ که در اشک و آه توست
اینجا لباس فاخر و پول کلان بیار تا بنگری که چشم همه عذرخواه توست
در حیرتم که از چه نگیرد در این بنا این شعله‌های خشم که در هر نگاه توست

(همان: ۴۳۷)

نتیجه

چنان‌که مشاهده شد، عشق و عواطف انسانی محور بیشتر شعرهای فریدون مشیری است. از دید وی، عشق، حلقه اتصال تمام اجزای طبیعت به یکدیگرند؛ به گونه‌ای که می‌توان عناصر آن را در

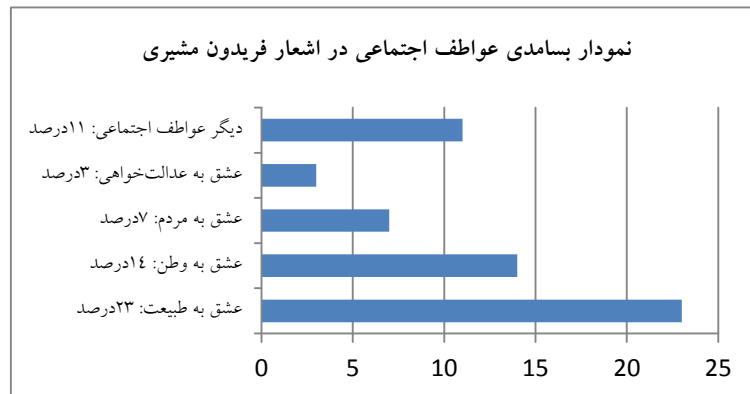
هستی جست‌وجو کرد. وی زبان پاک و پالوده خود را در خدمت پیام شاعرانه‌اش می‌گیرد و می‌خواهد جهان برای همه مردم خوب باشد و تمام مخلوقات خداوند، هستی عاشقانه‌ای داشته باشند. او نیز همچون همه در انتظار کسی است که بیاید و زمین و آب و درخت و آفتاب را قسمت کند و بی‌عدالتی را از جهان بردارد. وی از رهگذر عشق فریاد برمی‌آورد و در راه دوست جان نثار می‌کند و غمخوار دشمن می‌شود. با بررسی عواطف فردی در اشعار مشیری مشخص می‌شود که این گونه عواطف، متناسب با حال و هوای شاعر و پایه سن گذاشتن او متغیر می‌شود. به عنوان مثال، بیشترین توصیف از معشوق توصیفاتی است که شاعر در دوران جوانی خود ارائه کرده است. این توصیف با گذر عمر شاعر اندک‌اندک رو به کاستی گذاشته و عواطف فردی دیگری چون عشق به فرزند یا مادر یا شاعران و قهرمانان ملی قوت و قدرت می‌گیرند. ضمن اینکه نوع عواطف شاعر با گذر عمر به لحاظ کمی و کیفی گسترده‌تر و ژرف‌تر نیز شده است. نکته جالب توجه دیگر این است مشیری کمال انسانی و شعور متعالی شاعرانه را همواره در نظر داشته و بر آن بوده تا از جنبه‌های فردی عشق‌ورزی فراتر رود و آن را به جنبه‌های اجتماعی و بلکه متعالی نزدیک سازد. درست به همین سبب است که اشعار میان‌سال و کهن‌سال مشیری نسبت به اشعار دوران جوانی او پخته‌تر شده و از لایه‌های فردی عواطف به در آمده و جنبه‌های اجتماعی و انسانی به خود گرفته است.

با بررسی آماری اشعار مشیری مشخص می‌شود که بیشترین جلوه‌های عشق‌ورزی شاعر در عواطف اجتماعی وی نمایان شده است (۵۸ درصد). در این زمینه، عشق به طبیعت بیشترین تبلور را داشته (۲۳ درصد) و در پله‌های بعدی به ترتیب عشق به وطن (۱۴ درصد)، عشق به مردم (۷ درصد) و عشق به عدالت‌خواهی (۳ درصد) قرار گرفته است. در زمینه عواطف فردی (۴۲ درصد)، عشق به معشوق بیشترین بسامد را دارد (۱۷ درصد) و پس از آن به ترتیب عشق به شاعران (۷ درصد)، عشق به پهلوانان و قهرمانان ملی (۵ درصد)، عشق به مادر (۳ درصد) و عشق به فرزند (۳ درصد) قرار می‌گیرد. (نک: نمودار ۱ و ۲ و ۳).

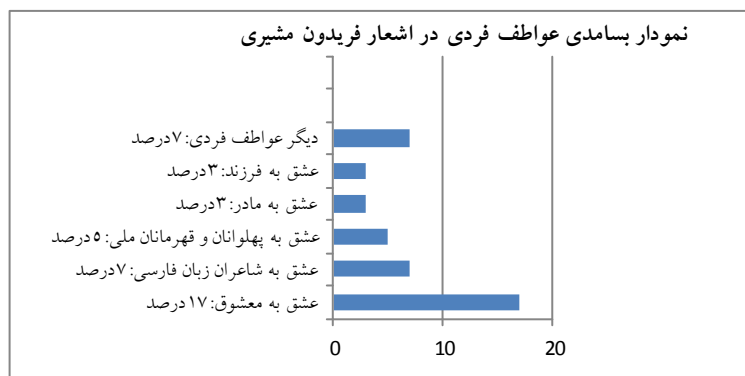
نمودار ۱



نمودار ۲



نمودار ۳



منابع

- احمدی، جمال و سارا زمانی، بررسی آرمان‌شهر در اشعار مشیری، نشریه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی (دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد بوشهر)، شماره ۹، صص ۲۹ تا ۶۰، ۱۳۹۰.
- خائفی، پرویز، فریدون مشیری؛ آمیزه‌ای از شعر و انسانیت، نشریه گزارش، ش ۱۰۲، صص ۸۲ تا ۸۴، ۱۳۷۸.
- دهقانیان، جواد و عایشه ملاحی، بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی نشریه ادبیات تطبیقی، س ۴، ش ۸، صص ۸۹ تا ۱۱۷، ۱۳۹۲.
- زرقانی، مهدی، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث، ۱۳۸۴.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، کلک و زبان فارسی؛ از دیار آشتی، مجله کلک، ش ۴۵ و ۴۶، صص ۷ تا ۹، ۱۳۷۲.
- سنگتراش، حسین، بررسی ذهن و زبان فریدون مشیری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۵.
- شاکری یکتا، محمدعلی، آسمانی‌تر از نام خورشید، (زندگی و شعر مشیری)، تهران: ثالث، ۱۳۸۴.
- شریفیان، مهدی، بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری، فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء(س)، سال هفدهم و هجدهم، ش ۶۸ و ۶۹، صص ۶۴ تا ۸۵، ۱۳۸۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، شاعرانی که با آن‌ها گریسته‌ام، نشریه بخارا، شماره ۵، صص ۷ تا ۱۲، ۱۳۷۸.
- صاحب‌اختیاری، بهروز و باقرزاده، حمید، فریدون مشیری شاعر کوچه خاطره‌ها، تهران: هیرمند، ۱۳۸۴.
- محمدی‌آملی، محمدرضا، ترانه آبی زندگی، (بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون مشیری)، تهران: نگاه، ۱۳۸۲.
- مختاری، محمد، هفتاد سال عاشقانه، تهران: تیرازه، ۱۳۷۸.
- مشیری، فریدون، مشیری از زبان مشیری، نشریه آزما، ش ۳۳، صص ۳۷ تا ۳۸، ۱۳۸۳.
- مشیری، فریدون، بازتاب نفس صبحدمان: کلیات اشعار، تهران: چشمه، ۱۳۸۶.
- مشیری، مهشید، چهل سال شاعری، نگاهی به شعر فریدون مشیری، تهران: البرز، ۱۳۷۵.